

پخش زنده مناظره ترامپ و کلینتون از صدا و سیما!

# رییس جمهور: فقط سخنانی های ما... داره!؟!

نویخت: منظور رئیس محترم جمهوری، این بود که فقط سخنانی های ما «براد» دارد که وسطش قطع می شود؟!  
صدا و سیما: برای پخش مسابقات بسکتبال NBA هم آمادگی داریم!  
#مشت\_اول\_صد\_دلار #پوشش\_ویژه\_فحش\_های\_مناظره #ذوق\_کودکانه #چالش\_پخش\_فوتبال

## افشاگری شهردنگ از! بمیل های محرمانه هیلاری کلینتون شما برنده یک عدد ساعت رولکس شده اید! رسید خرید اینترنتی کنسرت سلین دیون!

متن یکی از ایمیل ها: سلام، من مونیکا اونیسکی هستم، معشوقه شوهرت بیل کلینتون اگر می خواهی چیزی از بیشتری درباره من و بیل بدونی عدد اروپه ۲۰۰۹۰ بفرست یا روی این لینک کلیک کن!  
یک ایمیل دیگر: مشتری گرامی دیجی کالا، سفارش شما تحویل واحد مر سولات شد! ایمیل هیلاری به دخترش: دختر من، زبیر گاز رو خاموش کن من دارم میرم جلسه حمله به بن لادن!  
#ویکی\_ایکس! #مادر\_داعش

### تزئینات

#### صدا و نمای آمریکا!



پنجشنبه ۲۹ آبان ۹۵ راه حال آغاز می کنیم که آخرین مناظره هیلاری کلینتون و دونالد ترامپ به پایان رسیده، اما راستش الان که دارم این مطلب را می نویسم، هنوز مناظره شروع نشده و دونالد دارد با لباس زیر داخل محل اقامتش راه می رود و ترانه tonight is the night of moon, I want my honey می خواند و چپیس و ماستس را می خورد! هر چه مامی کشیم، از این اختلاف زمانی است، اگر من طنز نویس نیویورک تایمز بودم، نه مشکل زمان داشتیم، نه مشکل مکان داشتیم! که همانا آمریکا همه جایش مکان است!  
بنابراین اولین خواسته من از رئیس جمهوری آینده آمریکا این است که حداقل این اختلاف زمانی و مکانی را از بین ببرد! برای ادامه مطلب، لای مردم آمریکا رقتیم تا نظرات و درخواست های آنها از رئیس جمهوری آینده آمریکا را از زبان خودشان بشنومیم:  
جان از نیویورک: بنده از رئیس جمهوری آینده درخواست می کنم جاده نیویورک-ایساون کلا رو اسفالت کنه، رؤسای جمهوری قبلی فقط وعده و وعید می دادند، من از این دونفر می خوام مرد و زن عمل باشنند! به روستاییان اهمیت بدنند، این روستاییان هستند که در بزرگراه های تاریخی به داد آمریکا رسیدنند!  
جانان از فلوریدا: ما ساکنان غیر فلوریدا از رئیس جمهوری آینده تقاضا داریم ساحل فلوریدا را مثل سواحل ایران سالم سازی کنه! روی دریا پارچه بکشد و نگذار هیچ بشر کنار دریالخت باشه! و لاش کن این لختی پختی ها را من خودم جمع می کنم! چرا کنار دریا باید لخت بود!؟  
الکسیس از تگزاس: من تقاضای آب دارم، تگزاس طبیعت خشکی داره، خشکسالی هم که بیاد می کنه، یکی هم نیست، بهر کتر کاترتی، مسئول احیای دریاچه ارومیه و بیا به تگزاس که اینجا چه می اید!  
پارمیسا از ال آی: ام، می دونی... من هیچ وقت الکسن برام مهم نبوده... من از پولیتیک و سیاست و اینها بیزارم. اصلاح و آدرو ویست می کنه. بیخشید الان باید برم کلاس پوگام، بعدا که می کنیم با!

کامران نجفی زاده از نیویورک: انتخاب بین ترامپ و کلینتون، مثل انتخاب میوه شب عید از بین کدو و هویجه!  
جنیفر از آیستون: من از آقا یا خانم رئیس جمهوری می خوام به طرح مسکن لاو توجه بیشتری کننند! ما سه سال پیش پول ریختم به حساب، هنوز واحد تکمیل نشده، نه استخرش آب داره، نه سونان برق داره، نه جیمش راه افتاده، نه هیچی، لطفا رسیدگی کنید!  
شمس از لنگرود: این انتخابات و اینها همش بازی، اینا از قبل انتخابشون رو کردند، فقط میخوان ما رو بشوندن پای صندوق آون، فیلیم بگیرن، بعدش هم پاره نمون رو قطع کنن، ملت ای ندید، بهشون مشرووعیت ندید، روز رأی گیری بمونید توی خونه، خودتون می بینید فراداش که، تا پس فراداش روسیه و ایران و کوبا و چین میان نجاتمون میدن، رأی ندید!  
کیسم از کالیفرنیا: ما کاری به رئیس جمهوری آمریکا نداریم، ما سال دیگه از آمریکا اعلام استقلال می کنیم و روی پای خودمون می ایستیم، آمریکا دشمن ما کالیفورنیایی هاست! مالس آنجلسی نیستیم، ما لوس آنجلسی هستیم! اون خلوومه که میخواد رأی بده رو ولش کن، از من بپرس، ما بهترین ایالت آمریکا و کل دنیا ایم!

جرج واشنگتن: مطمئنم حتی اون مرد بزرگوار با اون عمر طولانی هم به یاد نداره، آمریکا آنقدر بین دو نامزد بی مایه دستوپا زده باشه، خدایا کی میشه که حرف تنورسین ها و دکترینالیست های باهوش به حقیقت بیپونده و نظام سیاسی آمریکا سقوط کنه و راحت بشیم از این انتخابات کنترل بی سرتوه آمریکا که به موت قضا از ۱۰ تا آمریکا ۷ تا شون نمی تونند شیوه بر گزارش رو توضیح بدنند! خدا یا به حق این شب هالوون، ما رو مثل خور میانه بگردان!

احسان گنجی | کارتونست | ehsanganji58@gmail.com

### تماشاخانه



### کوچه دوم

**امیرشاد مرتضوی** | کانادا برای افزایش شادی مردم این کشور، درون واگن های مترو تاب قرار داده، بعد وقتی به استند صندها سند غیر انکار می گویم غرب عقب مانده است، عده ای ناگاه تعجب می کنند، یعنی خود قطار های متروی کانادا به اندازه کافی تاب نمی خورند؟ چرا به جای هزینه گزاف آهن و طناب و جوشکار و ایجاد صف های طولانی تاب سواری، مثل ماراننده های انتخاب نمی کنند که قطار را تاب بدهند و موقع ترمز کردن هم مسافران دسته جمعی تاب بخورند؟ این طوری هیجانش بیشتر نیست؟ تازه مگر داخل مترو جا هست که گشتاور کافی برای تاب سواری ایجاد شود؟ برای هر بار عقب و جلو رفتن ۲۰ بار باید ببخشید و یا... بگویند، به نظر شما این جور تاب سواری حال می دهد؟  
ایا عباس آقانیایداز ۵۴ سنش خجالت بکشد که داخل مترو تاب بخوره؟ اصلا فاق شلوار مسافران تاب این تاب خوردن را می آورد؟ بیاید جای این کارها، مترو را قلیان، ببخشید گلان کنیم!

### کوچه اول

**علی اکبر محمدخانی** | به روز رفته جزیره آدم خورا بهشون گفتند: باید خلیقات زشت رو از خودتون دور کنید، از امروز باید عوض بشید، اونا گفتند: چکار کنیم؟ گفتند: دیگه نباید آدم بخورید، گفتند: پس چی بخوریم؟ گفتند: برید گوسفند بخورید، هیچی اینا هم رفتند هر چی گوسفند بود، خوردند و برگشتند، گفتند: حالا چی بخوریم؟ گفتند: برید، آغوره بخورید تا گوسفندی که خوردید رو بشوره ببره پایین، اینا هم رفتند هر چی آغوره بود، خوردند و برگشتند، گفتند: حالا چی بخوریم؟ من که دیگه عصبانی شده بودم، گفتند: دیگه زهرمار بخورید، اینا هم سواده، رفتند دنبال زهرمار، نمی دونم کدوم از خدا بی خبری بهشون زهرماری داده بود، اینا هم فکر کردن آغوره س خورده بودن، بعدم که حالشون دگرگون شده، مادرشون گریه و زاری راه انداختند که چه های ما سالم بودند، این ممدخانی همشونو آوده کرد، بالا اعلامش کننید، هیچی دیگه حالا فعلا تو نوبت اعدامم، تا ببینم به آشنایی چیزی گیر میارم یا نه.

### ارمغان زمان فشمی

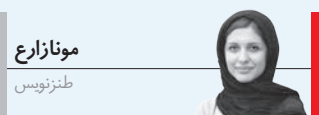
**زمین خواری از نوع دیگر**  
تا بیابند آب از زیر زمین عده ای در جستجو خواهند رفت چاه ها که سوی جو خواهند رفت؟ شهرها در خود فرو خواهند رفت در نهایت از زشت خاکها

**قابلیاتی**  
ندارد لطیف، قابلیت یافت بودن به پای دارها عاقل بودن مغایر با اصول داف بودن پسر از حسن بد اجحاف بودن

### آپارتمان شماره ۲۵

## بازجویی ۱

### قسمت بیست و دوم



مونازاراع | طنزنویس

باز پرس نشسته بود پشت میز و اولین نفر رو پرس کرد. سیروس بود. پیشانی اش عرق کرده بود و طبق معمول تی شرتش در اغلب نواحی از عرق خیس گشادی پا کرده بود و معلوم بود اول رفته لباس های کارا گاهی اش را خریده بعدش کارا گاه شده. سیروس و سینا و مهزاد توی پاگرد ایستاده بودند و نگاهش می کردند. انگشتش را کشید روی تیره و بو کرد، باز پرس گفت: «این آپارتمان بوی چی میده؟» سیروس سرش را خاراند و گفت: «خون؟» کارا گاه از روی پله بلند شد و گفت: «هه آقا! غذای سوخته اس.» سینا که رنگش پریده بود، گفت: «یکی روز مرگش کلم پلو رو سوزوند، تا الان بوش نرفته.» باز پرس دفترچهای در آورد و تویش چیزی نوشت و گفت: «یعنی از عمد سوزونده؟» سینا پوزخندی زد و گفت: «نه خدا بیلیم زنده و مرده اش فرق نداشت، کلا می سوزوند.» زیر چشمی به سینا نگاه کرد و گفت: «به اتاق خالی می خوام برای بازجویی تک نکتون.» مهزاد از کوله اش که گوشه راهر افتاده بود، سیگاری در آورد و گفت: «من میرم به لبهای بشنیم سیگار بکشیم، بایم ترکمون کرده.» سیروس گفت: «چه ربطی داره به لبه؟» مهزاد از پله بالا دوید و گفت: «توی بات ترک کنه نمیری لبه ترسی پشت بومی پاهاتو آویزون کنی، سیگار بکشی و عکس بذاری اینستا! این قدر عقلت نمی رسه؟» باز پرس کیشش را برداشت و گفت: «اتاق من کجاست؟» ۱۰ دقیقه بعد داستان دقیقاً رسید آنجایی که من دوست دارم.

لحظه ای مکت کرد و گفت: «داشت ماجرای قتل شوهرم تو کتابش می نوشت.» بر گشتم با تعجب به جمال نگاه کردم و گفتم: «من می دونستم یعنی؟» سحر روی میز خم شدد و ادامه داد: «نسخه از داستاتو واسم فرستاده، دیدم تپش مردن جمالو ربط داده به من! من اومدم سسراغش.» شیربانی نگاهش کرد و گفت: «یعنی تو جمالو نکشتی؟» سحر صدایش نازک شد و گفت: «به نوع پشه زدن.» شیربانی گفت: «خب؟» سحر ادامه داد: «هیچی دیگه، درو روم باز نمی کرد، رفتم سوچه و ایسامد تا یکی درو باز کنه، سینا اومد بیرون، یکم معطل کردم، بعدش رفتم تو آپارتمان، دیدم نیکی افتاده رو پلهها، ترسیدم، برگشتم پایین.» باخوادم گفت چرا آمدن سحر را یادم نمی آید که جمال گفت: «چون اون موقع هنوز زنده بودی!» شیربانی گفت: «یکی مرده بود؟» سحر آب دهانش را فورتن داد و گفت: «آر نه نفس نمی کشید.» جمال تخمه اش را پرت کرد و گفت: «دروغ می گوی.» تونفس می کشیدی.» شیربانی گفت: «چرا دوباره برگشتی به آپارتمان؟» سحر لبهایش را انچه کرد و به سسختی گفت: «خب سینا همیشه مرد خوبی بود.» شیربانی دفترش را ورق زد و گفت: «نفر بعد» شیده رو پرسش نشسته بود و سطلی برای حالت تهوع جویزش گرفته قبل از این که حرفهای شیربانی و شیده شروع شود به جمال نگاه کرد و گفت: «فکر کنم وقتش رسیده به حافظه ام برگردم تا پرورنده آپارتمان شماره ۲۵ بسته شه.» جمال روی صندلی لم داد و گفت: «حالا صبر کن...» ادامه دار...

### شهر فرنگ

